

در سال ۶۳، خمینی در صدد کناره گیری بود. اما چرا؟

* پیشاروی نامه اعمال، از قصد کناره گیری تا سرکشیدن جام زهر:

آن بخش از مردم ایران که سازندگان انقلاب ایران و پیروزی بر رژیم وابسته پهلوی بودند، به خوبی به یاد دارند که خمینی خود را رهبر انقلاب خواند (حکم نصب مهندس بازرگان به نخست وزیری). پس از اینکه، حتی در مخالفت با قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان، به خود مقام ولی امر مسلمانان ایران و جهان را بخشید، برای اینکه بتواند دست دیگران را از قدرت کوتاه کند از هیچ جنایتی فرو گذاری نکرد. قساوت وی تا بدانجا بود که هر مخالفی را به دست دژخیمان خود می داد و آنها به سبانه ترین شیوه ها شکنجه کنان می کشندش. وی که معتقد به تقدم و حاکمیت مصلحت بر حقیقت بود و مرادش از مصلحت نیز، مصلحت نظام یعنی استبداد خود بود، بنا بر نیاز، در هر زمان تصمیمی می گرفت و هر گاه مصلحت دیگری اقتضاء می کرد، تصمیمی ضد آن می گرفت. و همین تصمیمات ضد و نقیض وی که همه قدرت فرموده بودند، مردم را دچار سر درگمی کرده بود.

از آنجا که مدعی بود ولایت مطلقه دارد، برای مردم حقی قائل نبود و یک وظیفه می شناخت و آن اطاعت کردن بود. پس هر کس دم از مخالفت می زد، باغی با عین و محکوم به اعدام بود. دژخیمان او که گروه گروه را به جوخه اعدام می سپردند، مدعی می شدند که در حق قربانیان خود رأفت اسلامی نشان داده اند. زیرا آنها مستحق زجر کش شدن بوده اند اما با چند گلوله، مرگشان راحت انجام شده است!

چند جمله از جمله هائی که گویای خوی فرعونى او هستند و در حافظه تاریخ ثبت هستند:

- «جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر»
- «اگر ملت هم موافقت کند، من مخالفت می کنم»
- «اگر ۳۵ میلیون نفر بگویند بله من می گویم نه»
- «اگر به گوش خود بشنوم که همه مردم می گویند مرگ بر خمینی، من باید بنی صدر را عزل کنم»

باید دانست که فرعون چنین جسارتی را نداشت. او تنها به چند ساحر خود که به موسی گرویده بودند گفت: آیا بدون اجازه به موسی گرویدید؟

- «جبهه ملی از امروز مرتد است».

تا روز ۲۵ خرداد ۶۰، انگشت شمار بودند کسانی که می دانستند خمینی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، دستیار آیه الله بهبهانی بوده است. با وجود این، او نسبت به مصدق و جبهه ملی چنین کینه مهار نکردنی داشت و در آن روز بروز و روزهای پیش و بعد از آن نیز بروز داد.

- ملی گرایی کفر است!
- «اقتصاد مال خر است»
- «من با کسی عقد اخوت نسبته ام»

- «هر همسایه ای باید مواظب همسایه خود باشد». یعنی جاسوس یکدیگر بشوند.
- «مردم نباید اجازه دهند هر کس هر چه دلش خواست بگوید»
- «مأموران وزارت اطلاعات سربازان گمنام امام زمان هستند»
- «در تمام موارد فوق، هر کس در هر مورد، اگر بر سر نفاق باشد، حکمش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید.» (دستور کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷).

این جمله ها گویای خویشتن را تجسم خدا پنداشتن و خدا را در قدرت ناچیز کردن و به کمتر از مرگ مخالف راضی نشدن و بطوری که خود از عوامل خویش خواست، کینه پروری بر ضد دشمن قدرت محوری خود هستند. او برای حفظ ولایت مطلقه خود تا آنجا پیش رفت که نزدیکترین افراد خود، یعنی نمایندگان را که جرأت کردند بپرسند هیأت امریکائی - اسرائیلی به ریاست مک فارلین چرا مخفیانه به ایران آمده اند، را پوچ خواند و برخی از نمایندگان هوادار هیأت متلفه را طرفداران اسلام امریکایی معرفی کرد.

- شاید مردم، به خصوص اهالی کرج، به یاد داشته باشند که نماینده واقعی آنها زبان به انتقاد گشود، نزدیک بود به جرم ارتداد به اعدام محکوم شود. بزحمت از خطر مرگ رهایی یافت اما از مجلس اخراج شد.
- قدرت پرستی و سفاکی خمینی لرزه بر اندام هر ایرانی وطن دوستی انداخته بود به گونه ای که در آن روزها یک بانوی ایرانی بدین خاطر که گفته بود الگوی یک زن ایرانی می تواند «اوشین» باشد، نزدیک بود که اعدام شود. اوشین نام یک زن زاپنی در سریال سالهای دور از خانه بود که از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش می شد و بینندگان زیادی داشت.

- اعدام کسانی چون قطب زاده و سید مهدی هاشمی، هر دو از نزدیکان به خمینی، معلوم کرد وقتی خمینی می گوید با کسی عقد اخوت بسته ام، یعنی قدرت تنها است. قطب زاده اعدام شد زیرا زبان به انتقاد گشوده بود و دست بکار جلوگیری از استقرار خون ریزترین استبدادها شده بود و سید مهدی هاشمی، برغم جنایتهايش، از نزدیکان خمینی بود اما تا حضور هیأت مک فارلین را در تهران افشا کرد، مطرود و اعدام شد.
- خمینی تا آنجا پیش رفت که نوه خود را در قم به دلیل حمایت از رییس جمهور منتخب مردم، در خانه محصور کرد.

- زمینه سازی برای دستگیری آیت الله شریعتمداری و مجبور کردن او به خواندن توبه در تلویزیون، نمونه دیگری از اندازه نگه نداشتن در کینه توزی با رقیب روحانی خود بود. می دانیم که شریعتمداری در پایان عمر در حصر بود و بعد از مرگ نیز، جنازه او را شبانه دفن کردند و خمینی اجازه نداد به وصیت نامه او عمل، حتی در مورد محل دفن و نماز گزاردن بر جنازه او، انجام شود.
- از جمله کارهای دیگر او، دادن دستور حصر آیات الله قمی و شیرازی و سید صادق روحانی و شبیر خاقانی و... بود.

- دستگیری و مرگ آیت الله لاهوتی که خمینی او را پاره تن خود خوانده بود.
- دستگیری فرزند آیت الله طالقانی و ایجاد جوی که طالقانی را مجبور کرد بعنوان قهر تهران را ترک کند.
- تنگ کردن عرصه بر مهندس بازرگان و دکتر سحابی و نزدیکانشان، از راه اهانت و تهدید توسط جماعتداران خمینی.
- ادامه دادن به جنگ بمدت ۸ سال با آنکه پی در پی به او هشدار دادند ادامه دادن به جنگ به دلخواه امریکا و انگلیس و اسرائیل است. اما او به تکرار، مخالفان ادامه جنگ را امریکائی خواند. یک نسل را نفله کرد تا استبداد خونبار خود را مستقر کند و در پایان نیز جام زهر سر کشید.
- بدین ترتیب، خمینی حاکمیتی فاشیستی را بر مردم مستقر کرد و با تباہ کردن یک نسل و کشتار، سکوت را بر جامعه ایران حاکم کرد. با وجود این، اگر نه بارها، دست کم یکبار، به روایت هاشمی رفسنجانی قصد کرده است از ولایت مطلقه فقیه کناره گیرد. چرا؟

* هاشمی رفسنجانی: «امام احتمال کناره گیری کامل را مطرح کردند»؟! :

هاشمی رفسنجانی در یادداشت ۱۷ دیماه ۱۳۶۷ (بسوی سرنوشت صفحه ۶۱۳) می نویسد: «... سپس به زیارت امام رفتم. مدت زیادی خدمتشان در اندرون نشستم. تمایل به انزوا در امام پیدا شده است. تأکید کردم که لازم است بیشتر با مردم حرف بزنند. احتمال کناره گیری کامل را مطرح کردند. درخواست کردم دیگر نفرمایند و مصلحت نیست. و قبول کردند که غیبت احمد آقا بیش از این صلاح نیست. و {از آنجائی که} حالش هم بهتر است {به سفر خود خاتمه دهد}». (خط کشی زیر جمله ها از ما است).
با آنکه در باره موضوع های بی اهمیت، اغلب، ذیل یادداشتها توضیح داده شده است، در باره مهمترین موضوع در روش خمینی، یعنی «کناره گیری کامل»، یک کلمه توضیح نیست. چرا می خواسته است کناره بگیرد؟ پاسخی به این پرسش بسیار مهم نیز وجود ندارد. نه در متن و نه در حاشیه و بعنوان توضیح.

هرگاه بخواهیم در کتاب به دنبال دلایل رفتن احمد خمینی (بنا بر کتاب، در جنوب کشور و اغلب در چاه بهار بوده است. چه ربط می تواند میان بیماری و گذران اوقات در چاه بهار باشد؟ باز معلوم نیست) و قصد خمینی بر کناره گیری را کامل پیدا کنیم، این دلایل را بدست می آوریم:

- خمینی که خود اختلاف انداختن را مطمئن ترین روش برای حکومت کردن به استبداد می دانست و بدان عمل می کرد، اینک حاصل کار خود را رژیمی فلج می دیده است: بنا بر کتاب، این اختلافها وجود داشته اند:

- ۱- اختلاف خامنه ای (رئیس جمهوری) با موسوی (نخست وزیر) و اختلاف موسوی با برخی از وزرای خود (بخصوص غرضی وزیر نفت).
- ۲- اختلاف هاشمی رفسنجانی با خامنه ای.
- ۳- اختلاف در حزب جمهوری اسلامی و مخالفت خمینی با حزب که سرانجام به انحلال آن انجامید. غیر از این حزب، انجمن حجّتیّه و مجاهدین انقلاب اسلامی نیز منحل می شوند.

- ۴- اختلاف سپاه با ارتش بر سر یافتن مقام و فرماندهی عملیات که موجب شکست عملیات جنگی در این سال و رکود در جبهه شده است.
- ۵- اختلاف در درون سپاه میان باند محسن رضائی و مخالفان این باند که برغم وضعیت جنگی و ضرورت وحدت فرماندهی، اختلاف در سپاه و میان سپاه و ارتش را بر رفع اختلاف از راه دادن حق به حق دار و رعایت حقوق ملی مردم ایران در جنگ، ترجیح می دهد.

- ۶- اختلاف در ارتش: ارتشبان نه فرماندهی سرگرد صیاد شیرازی را می پذیرفته اند و نه فرماندهی سپاه را بر ارتش.
- ۷- اختلاف آیت الله منتظری با مجموعه مدیریت (رؤسای قوای مجریه و مقننه) و فرماندهی سپاه پاسداران و...
- ۸- اختلاف در روحانیت مبارز تهران که سرانجام به انشعاب گروهی انجامید که خود را «روحانیون مبارز» خواندند.
- ۹- اختلاف دفتر تحکیم وحدت با انجمن اسلامی.

- ۱۰- اختلاف «شورای نگهبان» با خمینی بر سر مداخله های مستمر خمینی و توی دهن شورای خود برگزیده زدن. مورد گویا رد صلاحیت خلخال و موسوی تبریزی (دو دژخیم خمینی) از سوی شورای نگهبان و مجبور شدن این شورا به تأیید صلاحیت این دو بر اثر فشار خمینی. خمینی در پاسخ اعتراض شورای خود برگزیده اش، گفته است: هر وقت لازم ببیند، مداخله می کند!

- ۱۱- اختلاف در قوه قضائیه که موسوی اردبیلی (رئیس وقت شورای عالی قضائی) را به ترک مقام خود برانگیخته بوده و او چند بار خواسته است خمینی با کناره گیری او موافقت کند. (خمینی با برکناری لاجوردی، قصاب اوین مخالف بوده است و...)

- ۱۲- اختلاف خمینی با روحانیان طرفدار خود: با جامعه مدرسین قم و با بخشی از مجلس که منجر شد به رأی منفی ۹۹ نماینده به نخست وزیری موسوی و نطق آذری قمی در مخالفت با مداخله های خمینی در امور مجلس و نامه سخت انتقاد آمیز او به خمینی. به روایت کتاب بسوی سرنوشت، عماله به سری را می فرستند و او را تهدید می کنند که از سرنوشت آیت الله شریعتمداری عبرت بگیرد. بنا بر یادداشت های هاشمی رفسنجانی، آیت الله گلپایگانی مرجع تقلیدی که مقلدان بسیار می داشت نیز بر انتقادهای خود افزوده بوده است.

- بنا بر پیشنهاد هیأتی که از کشورهای عضو کنفرانس عدم تعهد نمایندگی می کردند و ایران آن را پذیرفته بود و بنا بر اطلاع آن هیأت به ایران، رژیم صدام نیز با آن موافقت کرده بود، جنگ می بایست در دهه سوم خرداد ۱۳۶۰، پایان می پذیرفت. خمینی بدست هاشمی رفسنجانی و بهشتی و خامنه ای و... کودتا کرد و جنگی را ادامه داد که آلن کلارک، وزیر دفاع انگلستان در حکومت تاجر، به سود انگلستان و غرب توصیف کرده و گفته بود: این جنگ در سود انگلستان و غرب بود، اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم.

- ۱- خمینی با جعل معنی، آیه قرآن را دلیل ادامه جنگ می گرداند و هر نوبت که از پایان جنگ سخن بمیان می آید، صحبت از پایان آن را نیز بمصلحت نمی داند.

- ۲- با وجود قانون اساسی که غیر از موارد مشخص در اصل ۱۱۰، بنا بر اصل ۱۱۳، تصدی فرماندهی کل قوا را بر عهده رئیس جمهوری می شناخت، هاشمی رفسنجانی را «جانشین فرمانده کل قوا» کرده است. و در یادداشت های او، فراوان ترین موضوع، موضوع اختلاف سپاه با ارتش و اختلاف های درونی در هریک از این سازمان نظامی است. یادداشتها اعتراف روشنی است بر بی کفایتی هاشمی رفسنجانی در ایجاد وحدت فرماندهی و اداره با قرار و قاعده جنگ است.

- ۳- نقشه عملیات را ارتش تهیه می کند سپاه نمی پذیرد. سپاه تهیه می کند ارتش اجرا ناکردنی توصیف می کند، سر انجام بنا بر اجرای نقشه می شود اما تلفات بسیار ببار می آورد و ناکام می گردد.

- ۴- جنگ دست آویز یافتن موقعیت اول و تحصیل فرماندهی سپاه بر ارتش است. در یادداشت های روزهای اول سال، هاشمی رفسنجانی می گوید: من این نظر را قبول ندارم. اما یادداشت های بعدی حکایت آشکاری است بر کشمکش سپاه و ارتش بر سر فرماندهی در جنگ است: نخست قرار می شود فرماندهی با ارتش باشد. سپاه زیر بار نمی رود. سپس قرار می شود محرمانه فرماندهی با سپاه باشد و ارتش تحت امر سپاه عمل کند. باز بجائی نمی رسد.

با وجود این، یادداشتها گزارش بی کم و کاستی هستند بر این که، در این سال، سپاه دست بالا را پیدا کرده است و این آغاز تحول بدخیمی است که به وضعیت امروز انجامیده است.

- ۵- سپاه در انتخابات مداخله می کند و سپاه خرید اسلحه را در دست می گیرد و سپاه در امور قضائی مداخله می کند، سپاه... بدانند که آیت الله منتظری حاضر نمی شود رضائی فرمانده سپاه را بحضور بپذیرد.

- و بنا بر یادداشتها، سال ۱۳۶۳، سال سازش پنهانی جدیدی است که که دو سال بعد به افتضاح ایران گیت سرباز می کند: احمد خمینی از برنامه های ضد امریکائی صدا و سیما شکایت دارد و هاشمی رفسنجانی نیز با نظر او موافق است و خمینی موافقت می کند شعار مرگ بر امریکا دیگر داده نشود.

- اعتراض های روحانیان به خمینی علنی و غیر علنی، عرصه را بر او تنگ می کنند: چنانکه ذکر شد آیت الله گلپایگانی (هاشمی رفسنجانی در یادداشت ۹ فروردین ۶۳ نوشته است: «دست از انتقاد به شیوه کار حکومت برداشته است») و منتظری و جامعه مدرسین قم (بنا بر یادداشت ۱۷ دیماه ۶۳، به خمینی نامه نوشته اند و از «نارسائی های کشور» انتقاد کرده اند) و ...

● با وجود بکار افتادن ماشین اعدام از خرداد ۶۰، مقاومت ادامه دارد. بنا بر یادداشتهای سال ۶۳ هاشمی رفسنجانی، تنها در تهران ۱۲ هزار زندانی سیاسی وجود داشته است. خمینی تکران است مبادا بنا بر ارفاق با زندانیان شود. چند نوبت تاکید می کند نباید «گروهکها عفو شوند».

● تشدید تورم و کاهش تولید و درآمد ملی و کسر بودجه و نیاز به بودجه جنگی زیاد و نبودن پول، رژیم را وارد مرحله جدیدی می کند: در برابر فقر رو به گسترش و افزایش، رژیم خمینی جز سرکوب و بردن هر چه بیشتر جوانان و نو جوانان به جبهه ها و گوشت دم توپ کردن آنها، چاره نمی یابد. استفاده از انبوه نو جوانان و جوانان در جنگ، از این سال آغاز می شود. ورود در دوران فقر روز افزون بدون برگشت می شود و بردن انبوه جوانان و نو جوانان به جبهه ها از این سال آغاز می شود.

● از ۶ خرداد ۶۰ که خمینی گفت اگر ملت موافقت کند من مخالفت می کنم بدین سو، خمینی می دانست که اعتبار خود را نزد مردم از دست داده است. در روزهای پیش از کودتا، او مردم را به تفنگ به دست های خود نیز تهدید کرد. در ۳۰ خرداد، جمعیتی را که به حمایت از رئیس جمهوری دست به تظاهرات زدند، به گلوله بست و از همان شب، ماشین اعدام را بکار انداخت. این بار، بنا بر یادداشتها - با همه تلاشی که هاشمی رفسنجانی در پوشاندن حقیقت بکار برده است - یک علت مهم قصد کناره گیری خمینی، بیزاری عمومی از او و رژیم او بوده است. هاشمی رفسنجانی چاره را در بیشتر حرف زدن با مردم دانسته است و به او توصیه کرده است بیشتر برای مردم صحبت کند. تغییر رابطه رژیم با جامعه در این سال قطعی می شود: دولت از ملت بیگانه و خود را بر آن مسلط می خواهد و از جنبش مردم می ترسد. تا بدانجا که هاشمی رفسنجانی پخش جنبش اعتراضی در شبلی را بدآموزی می شمارد و بر صدا و سیما پخش اینطور جنبشها ممنوع می شود.

آیا هاشمی رفسنجانی آگاه بوده است که دارد تصویری چنان سیاه از وضعیت آن دوران در اختیار نسل امروز و نسلهای آینده می گذارد؟ پاسخ این پرسش هر چه باشد، یک امر مسلم است و آن اینکه خمینی هر گاه شهامت و باور به دین می داشت، بعنوان مسبب این وضعیت، از مردم کشور پوزش می خواست، ولایت را به جمهور مردم باز می گرداند و کناره می گرفت. در نامه ای که بنی صدر در اول مرداد ۱۳۶۳، به خمینی نوشت، از او خواست بعنوان مسئول وضعیت بس خراب کشور، از مردم پوزش بخواهد و از مقام خود کناره بگیرد:

نامه آقای بنی صدر به خمینی در تاریخ ۱ مرداد ۱۳۶۳ اگر هشدار، خمینی را به خود آورده بود بسا جام زهر سر نمی کشید:

" بسم الله الرحمن الرحيم
اما بعد... (۱)

وضع پیش از آنچه باید وخیم شده است. ویرانی و کشتار و بی اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان اندازه نمی شناسد. و شما همچنان اصرار دارید " تا به آخر بروید"؟! خرابی و فساد تا بجائی است که دیگر کسی باور نمی کند شما باین همه تباهی رضا باشید. می گویند " مطالب به شما نمی رسند". به سخن دیگر شما هم در زندانی که از ایران ساخته اید، زندانی شده اید. عجب انتقامی شاه از شما گرفت. شما را بحال و روز خود در آورد (۲)!

پیش از این نواری برای شما فرستادم. آیا توانسته است از ماموران زندان شما بگذرد و به شما برسد؟ نمیدانم (۳) آنچه میدانم اینست که هیچکس از روز اول بد نیست. بد می شود. شما گمان کردید با فلان اقدام موافقت می کنید و کارها بر وفق مراد می شوند و مجبور شدید قدم بعدی و قدمهای بعدی را بردارید و رسیدید بجائی که رسیدید. حالا فکر می کنید راه پس و پیش ندارید.

آیا این مقدار هم نمیتوانید که به قیمت گذشتن از خود، اسلام و ایران را نجات بدهید؟ جنگ را همچون گروگانگیری ادامه دادید تا اینجا که اینک بیم خطر برای موجودیت ایران می رود. باز میخواهید ادامه بدهید تا کجا (۴)؟

آقای خمینی

نمیخواهم انحطاط پر شتاب ایران امروز را برای شما شرح کنم. شما آنقدر بی هوش نیستید که ندانید ایران در حال سقوط است. با این حرف هم که شما زندانی هستید موافق نیستیم، علائم خرابی و ویرانی چنان نمایان هستند که ممکن نیست به شما نرسند. میخواهیم شما را به انقلاب بخواهیم. بیائید نترسید و اسلام و ایران را نجات بدهید. دو جمله بگویند آنچه شد خلاف اسلام بود. به زیان ایران و انقلاب بزرگ این نسل بود. بمردم بگویند آزادند راه و رسم زندگی را معین کنند.

میدانم که در این آزادی، خشمهای سرکوفت شده، چون شراره های آتش فشان بیرون خواهند زد. در آغاز شما قربانی این خشمها خواهید شد. هزاران خانواده های جگر سوخته فریادهای خشم سر خواهند داد و... اما زمان خواهد گذشت. ایران در آزادی آرامش از سر خواهد گرفت و تاریخ، دوران انحطاط شما را گواه بزرگی روح و توانائی دینی خواهد شمرد. روحی و دینی که به شما امکان دادند از اعماق سقوط بفرز آید و بزرگی از سر گیرید.

خدا میدانند که در سقوط قطعی رژیم شما کمترین تردید ندارم. انکار شما بی فایده است شما نیز در دل بدان معترفید. بنابراین محرک اینجانب در دعوت شما به جهاد با نفس جز این نیست که میخواهیم با سقوط شما اسلام و ایران سقوط نکنند. چرا تگویی هنوز مایلیم که شما نیز از جلد خونریز و ویرانگر بدر آید و همان قیافه معنوی عصر انقلاب را از سر گیرید. هر چه فریاد کردم، باور نکردید. بمن مقام وعده دادید و تهدید کردید (۵). از مقام گذشتیم، خطرها همه را پذیرفتم بلکه بخود آید و باور کنید که ما عمری را در خدمت انقلاب گذاشتیم و نمیخواهیم این انقلاب تباه شود. هر چه توانستم کردم بلکه جلو قدرت مداری و ویرانگر شما را بگیرم و در همان حال کوشیدم شما را از رفتن براهی که اینک می بینید به بیابان سراسر فساد و تباهی و قتل و غارت انجامید، باز دارم.

اینک باین امید که نامه به شما برسد و از راه هشدار از نو به شما نامه می نویسم. از شما دعوت می کنم:

- ۱- این دستگاه ظلمیه ضد اسلامی (دادگاههای انقلاب و...) را منحل کنید.
- ۲- جنگ را موقوف کنید.
- ۳- بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی بازگرداند یعنی مجلس جدیدی با انتخابات برآستی آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی بگردد.
- ۴- آزادیها را برقرار سازید.
- ۵- از امور یکسره کنار بگردید.

۶- اگر گمان می کنید اینهمه بخاطر آنست که بقدرت باز گردم. تعهد می کنم که هرگز بگرد سیاست نگردم، به شرط آنکه کارهای بالا انجام بگیرند.

۷- از آزادی نترسید. به مردم ایران و مردم مسلمان کشورهای مسلمان اعتماد کنید. امروز مردم همه را آزموده اند و همه را می شناسند و رژیمی که در آزادی متصدی امور می شود، رژیمی ضد اسلام نخواهد شد. از خدا و ارواح پاک اولیاء دین مدد بخواهید و شانه ها را از زیر بار اینهمه فساد و قتل و... آزاد کنید. نترسید پشیمان نخواهید شد."

هر گاه شجاعت می داشت و این هشدار را آویزه گوش می کرد و بدان عمل می کرد، تجربه انقلاب ایران به نتیجه می رسید و...

انقلاب اسلامی: استخراج نامه اعمال سیاه خمینی و دستیاران او از یادداشتهای سال ۱۳۶۳ هاشمی رفسنجانی، گزارش دومی را به دنبال دارد که از ایران است و

گویای انزوای خامنه ای و قرار گرفتن او در برابر کارنامه ای بازمه سیاه تر است. این قسمت را در شماره آینده می خوانید. :

به خطر وقوع جنگ بر پایه وارونه کردن حقیقت؟

◀ به گزارش ایسنا (۹ مهر ماه ۸۶)، رحیم صفوی، به دعوت «سپح دانشجویی دانشگاه شریف»، برای آنها سخنرانی کرده و در آن، گفته است: «جنگ هشت ساله قابل پیش بینی بود و سپاه چندین بار به رئیس جمهور وقت - بنی صدر - احتمال حمله‌ی عراق را گوشزد کرد. اما بنی صدر در جلسه‌ای که حسین خرازی این امر را گوشزد کرد، گفت شما جوان هستید و نمی‌فهمید جنگ یعنی چه؟ اگر جنگی شروع شود روابط آمریکا و شوروی به هم می‌خورد و شوروی مایل به چنین کاری نیست، مسأله‌ی جنگ هم به شما ربطی ندارد، شما بروید مسأله‌ی کردستان را سامان‌دهی کنید و این در حالی بود که خود من طی حضورم در یکی از ارتفاعات مرزی، تجهیز و آماده‌سازی لشکر عراق را به چشم دیدم.»

انقلاب اسلامی: این دروغ بسی فاحش است هم به این خاطر که واقعیت را وارونه می‌کند: این بنی صدر بود که پی در پی نسبت به خطر جنگ و تجاوز عراق به ایران هشدار می‌داد و این گردانندگان سپاه بودند که نزد خمینی می‌رفتند که دروغ است خطر حمله‌ی ای در کار نیست. با وجود این، ساختن این دروغ و گفتن آن در این زمان، بیانگر یک واقعیت مهم است و آن اینکه از قصد عراق به حمله به ایران اطلاع قبلی وجود داشت. بنا براین، هر کس که گفته است جنگی روی نمی‌دهد، خائن به ایران بوده است. خواه نادانسته و بخاطر فریب ضد اطلاعات را خوردن و خواه آگاهانه بخاطر نیاز به جنگ:

* اما سندهای گویای دروغ سازی نابخردانه - اعتیاد به زور نابخردی می آورد که علی فرمود: هر کس استبداد رویه کرد هلاک می شود - رحیم صفوی:

◀ تا پیش از شروع به نگارش کارنامه‌های روزانه، بنی صدر در انقلاب اسلامی، هر روز، یک سرمقاله می نوشت. از ۱ آبان ۱۳۵۸ تا ۱۸ اردیبهشت ۵۹، سرمقاله‌ها، بدون استثناء واجد هشدارها هستند. چند نمونه از هشدارها را در باره رژیم صدام و تهدید شدن ایران به جنگ، نقل می‌کنیم:

● عنوان سرمقاله ۱۳ آبان ۱۳۵۸ انقلاب اسلامی اینست: «رژیم بعثی و انقلاب اسلامی». در این سرمقاله هشدار داده شده است که «و امروز، عامل توطئه‌ها و تحریک‌هاست برای این که به خیال خام خود، عرصه را بر انقلاب ایران تنگ کند، امروز نقش دست نشانده آمریکا را بازی می‌کند. برای رسیدن به یکی از دو هدف یا سقوط رژیم انقلابی و یا جلوگیری از تغییرات بنیادی در نظام اجتماعی ایران... در شط العرب هر چه حق هست از آن رژیم بعثی است. در خلیج فارس نیز هر چه هست حق این دولت است و بر این قیاس، لابد فردا پس فردا، غرب کشور از خوزستان و کردستان را مطالبه خواهد کرد»

و می‌دانیم که پس از جنگ ۸ ساله و پیش از حمله عراق به کویت، صدام به سفیر آمریکا در بغداد گفته است: جنگ با ایران با توافق آمریکا انجام شد و ما طوفان انقلاب ایران را از منطقه برگرداندیم. و باز آشکار گشته است که قصد او تجزیه ایران به ۵ بخش بوده است تا در شرق عراق قدرتی نباشد و عراق تنها «ابر قدرت منطقه» بگردد.

یعنی نزدیک به ۱۱ ماه پیش از حمله عراق به ایران، بنی صدر هم هدف رژیم بعث و هم همدستی او را با آمریکا در حمله به ایران، به دقت تمام مشاهده و نسبت به آن هشدار داده بود.

● عنوان سرمقاله یک شبه ۴ آذر ۵۸ اینست: «تهدید به جنگ». زیر عنوان آمده است: «این روزها، در همه جا، صحبت از جدی بودن تهدید آمریکا به جنگ می‌کنند. سفرا و نمایندگان کشورهای مختلف به ما می‌گویند: اخطار آمریکا را جدی بگیرید.»

در سرمقاله‌های بعد از این سرمقاله، هشدار نسبت به خطر جنگ هشدار داده شده است. از جمله در سرمقاله ۵ آذر ماه، زیر عنوان «اجلاس شورای امنیت»، این هشدار آمده است:

«تبلیغات دولت آمریکا دایره ایجاد نفرت شدید و برانگیختن تمایل به جنگ، خطری جدی برای همه بشریت است... چه دلیل دارد که توطئه انجام نگیرد و مهار از دست نرود و زیر فشار تمایل جنگ طلبی، ماشین جنگی آمریکا بکار نیفتد و ماشین‌های جنگی دیگر را بکار نیاندازد.»

و می‌دانیم که بنا بر گزارش سری آلکساندر هیگ، نخستین وزیر خارجه در حکومت ریگان، عراق با حمایت آمریکا به ایران حمله کرده است. به سخن دیگر، هرگاه هشدار بنی صدر، ۱۰ ماه پیش از وقوع تجاوز عراق به ایران جدی گرفته شده و گروگانهای آمریکایی وسیله استقرار استبداد سلسله روحانیت نمی‌شدند و ملاتاریا ارتش را متلاشی نمی‌کرد، جنگی نیز رخ نمی‌داد.

● در سرمقاله ۲۱ فروردین ۱۳۵۹، زیر عنوان «ضربورت»، نسبت به خطر وقوع جنگ و عدم آمادگی ارتش بنی صدر هشدار داده است: «در دستگاه‌های اداری و به خصوص ارتش باید تجدید سازمان عاجل ترین کار تلقی گردد... اگر دستگاهی یک دهم ظرفیت خود توانائی عمل نداشته باشد، بیمار است و اگر دستگاهی نتواند به هنگام خطر توانائی عمل خود را دو برابر و بیشتر از آن کند، نمی‌توان انتظار داشت که با آن به هدفهای خود که استقلال است رسید.»

در واقع، بنا بر گزارشی که فرماندهان سه قوه به رئیس جمهوری داده بودند، بر اثر هجوم‌های پی در پی به ارتش، شیرازه ارتش از هم گسیخته بود و نیروی زمینی صفر در صد و نیروی هوایی بین ۱۰ تا ۲۰ درصد آمادگی داشتند. میزان آمادگی نیروی دریایی بیشتر بود.

● در سرمقاله ۳۱ فروردین، زیر عنوان «با صراحت باید گفت که» یکبار دیگر نسبت به خطر جنگ هشدار داده شده است: «... تا دولت بتواند بر امور مسلط گردد و چرخ اقتصاد را به حرکت آورد. قوای مسلح را آماده دفاع از مرزهایی کند که در معرض تهدید هستند... بر ما است که به مردم بگوئیم آمریکا ما را محاصره اقتصادی کرده و به قرار گزارش نماینده ما در سازمان ملل متحد، تدارک حمله نظامی را نیز می‌بیند... عراق در مرزها هر چه می‌خواهد می‌کند و خرابکار به داخل کشور می‌فرستد. در کردستان، کسانی که روز اول می‌گفتند در کنار ارتش از مرزها دفاع می‌کنند، ناگهان قیافه واقعی خود را نشان دادند و اینک تلگراف می‌کنند که ارتش برود ما خود دفاع می‌کنیم.»

بدین قرار، ۵ ماه پیش از حمله عراق به ایران، به مسئولان کشور هشدار داده شده است که حمله عراق به ایران قطعی است. اما همچنان به متلاشی کردن ارتش و جلوگیری از آماده کردن آن برای دفاع از کشور، اصرار ورزیده‌اند.

● در سرمقاله ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹، زیر عنوان «کردستان و اضمحلال قدرت مرکزی»، از تجمع قوای عراق در مرزها سخن رفته و هشدار داده شده است:

«۴- وقتی عراق در مرزها نیرو جمع آورد و تهدید کرد، در آذربایجان غربی به پستهای نظامی حمله شد... در واقع، وقتی به قول حزب دموکرات کردستان، «در سنج، جنگ افروزی را کومله کرد»، مقدمات حمله عراق به ایران آماده می‌شد و هرگاه در کردستان با سرعت و قاطعیت عمل نشده بود، نه تنها معلوم نبود چه بر سر کشور بیاید، بلکه بنا بر تحقیق‌های انجام گرفته، رژیم صدام بنا داشت «مسئله کرد» را نیز با کشتار حل کند.

● در کارنامه ۱۵ تیر ۵۹، دوما و نیم پیش از حمله عراق به ایران، سه خبر موضوع بحث و هشدار شده‌اند. این سه خبر را یک مقام فرانسوی در دیدار با رئیس جمهوری، به او داده است:

۱- کارتر به ژسکارستن، رئیس جمهوری فرانسه گفته است: آمریکا به هیچ قیمت از دو کشور آلمان و ایران صرف نظر نمی‌کند. و

۲ - اختلاف وانس، وزیر خارجه در حکومت کارتر با کارتر و مشاور امنیتی او بر سر از پا در آوردن دولت انقلابی ایران است. آنها بر آن بوده اند که از راه برانگیختن کردها بر ضد دولت مرکزی و... می توان دولت جدید را از پا در آورد. و

۳ - نیروهای نظامی در خاک عراق آماده حمله به ایران می شود. این خبر را روزنامه لوموند نیز انتشار داده بود. به استناد این خبر ها، رئیس جمهوری هشدار داده است: « من، در مقام مسئول امور کشور باید بگویم که وضع بغایت حساس است ». در همین روز، بنا بر کارنامه، جلسه با مسئولان نظامی تشکیل شده است.

● در کارنامه ۱۶ تیر ۵۹، آمده است: « صبح ابتدا آقایان محلاتی و حسین خمینی که از کرمانشاه آمده بودند، به همراه آقای میرسلیم، معاون وزارت کشور، آمدند و در باره کردستان و کرمانشاه گزارش دادند و معلوم شد که نیروهای دشمن در خاک عراق تدارکاتی دیده اند و خبری که قبلاً به ما داده شده بود، صحت دارد. »

● در کارنامه ۱۷ تیر ۱۳۵۹، آمده است: « صبح جلسه شورای امنیت کشور بود ... گفتیم: هدف ارتش عراق مشغول کردن ما در مرزها است تا در درون عناصر مسلحش توطئه هائی را در نقاط مختلف ترتیب بدهند. گفته شد برژنسکی، مشاور امنیتی کارتر نیز در عراق بوده است و وقتی از او در باره سفرش سؤال کرده اند، لبخند زده است. »

در حقیقت، در آن تاریخ، از مرز ترکیه تا مرز پاکستان در گریه های مسلحانه ایجاد کرده بودند، کودتای نوزده را سازمان داده بودند تا به متلاشی شدن ارتش بیانجامد. به ترتیبی که به وقت حمله عراق به ایران، فوآنی برای مقاومت با فوای مهاجم نمانده باشد:

● در کارنامه ۲۱ تیر در باره هدف از کودتای نوزده - که بخش نظامی دفتر رئیس جمهوری آن را کشف کرد - آمده است: « اگر در نیروهای مسلح ما سلسله مراتب فرماندهی از بین برود، در واقع، در صورت حمله دشمن، این نیروها دست کم قادر به مقابله نخواهند بود. و این، یک خطر بسیار بسیار بزرگی است ... »

در کارنامه همین روز، بنی صدر اطلاع داده است که قطب زاده نزد او رفته و اطلاعات جدیدی در باره طرح اصلی کودتا به او داده است. این همان طرح است که با تصویب شورای انقلاب، به مبلغ ۲۰۰ هزار دلار خریداری شد و در آن، محورهای حمله ارتش عراق نیز مشخص شده بودند.

● به دنبال کشف کودتای نوزده، بهشتی، در غیاب رئیس جمهوری، طرح انحلال ارتش و اداره کشور توسط یک کمیته ۳ نفری، مرکب از نماینده شورای انقلاب و سپاه و دادستانی انقلاب را به شورای انقلاب داد. مهندس بازرگان گفته بود: این طرح کودتا بر ضد رئیس جمهوری است. افلا صبر کنید در حضورش، آن را مطرح کنید.

همراه با این طرح، غرضی استاندار خوزستان، با همدستی سپاه، تمامی کادر افسری لشکر خوزستان را دستگیر و به خمینی تلگراف کرده بود که برای لشکر فرمانده معین کرده است!

دستگیری افسران لشکرهای دیگر نیز، همزمان انجام شده بود. هشدارهای بنی صدر به خمینی در او مؤثر نمی شدند. از آن تاریخ، صحبت از خطر جنگ و لزوم تجدید سازمان ارتش، از موضوعهای مهم گزارشهای روزانه رئیس جمهوری به مردم کشور شد. از جمله،

● در کارنامه ۲۴ تیرماه، آمده است که غرضی استاندار خوزستان نزد رئیس جمهوری رفته و او غرضی را بخاطر خطای بزرگش توبیخ کرده است. در همین روز، جلسه شورای امنیت ملی تشکیل شده و در باره « مسئله مرز با عراق و حملات فرسایشی روز مره عراق، بحث شده و تصمیم هائی اتخاذ شده است. » رئیس جمهوری در باره اثرات مخرب تبلیغات بر روحیه ارتشیان هشدار داده است.

● در کارنامه ۳۱ تیر ماه ۱۳۵۹، « معین فر، وزیر نفت ... گفت: عراقیها حمله کردند. » در کارنامه همین روز، در جلسه شورای انقلاب، بنی صدر « وضع عمومی در غرب ایران و برآورد نیروهای ما و دشمن، خصوصاً جنگ فرسایشی که عراق در خدمت سلطه گران امریکائی در پیش گرفته است را تشریح کرده است. »

● در کارنامه ۴ مرداد، آمده است که قطب زاده نزد رئیس جمهوری رفته و « گزارشهایی آورد که این گزارشها بیانگر توطئه های گسترده ایست در باره جمهوری که با اطلاعات دیگر که فراهم شده، همخوانی دارد. »

● در کارنامه ۷ مرداد، این اطلاع بس مهم به مردم گزارش شده است که رئیس ستاد ارتش و رئیس اداره اطلاعات ارتش، در ۲ مرداد، برای یک « دیدار فوق العاده » نزد رئیس جمهوری رفته و گفته اند: « اطلاعات خیلی روشن کننده در زمینه (حمله دشمن) بدست آورده اند. »

این همان اطلاعاتی هستند که به دستور رئیس جمهوری، آن دو نزد خمینی برده و با تشریح وضعیت، او را نسبت به قطعی بودن حمله عراق به ایران، توجیه کرده اند. دو روز پس از ارائه گزارش به خمینی، بنی صدر نزد خمینی می رود تا توجه او را به هرچه جدی بودن خطر جلب کند. اما خمینی می گوید: اینها همه دروغ است. هیچ کس به ایران حمله نمی کند. ارتشی ها این دروغها را می سازند تا پای آخوند از ارتش قطع کنند!

● در کارنامه ۲۴ مرداد، گزارش رفتن بنی صدر به غرب برای بازدید از وضعیت نیروهای ایران آمده است. در جریان این بازدید بود که هلی کوپتر حامل رئیس جمهوری و فرمانده نیروی زمینی و دیگر همراهان سقوط می کند اما به آنها آسیبی نمی رسد.

● در کارنامه ۲۵ مرداد، آمده است که رئیس جمهوری به ستاد لشکر کرمانشاه رفته است و در جلسه ای مرکب از فرماندهان ارتش و سپاه، شرکت کرده است. مطالب موضوع شور و بررسی قابل انتشار نبوده اند.

در واقع، او از رئیس ستاد ارتش پرسیده بود: در صورت حمله عراق به ایران، چند روز می توانید مقاومت کنید؟ او پاسخ می دهد با این ارتش بدون شیرازه، ۴ روز. بدیهی است که ممکن نبود این پرسش و پاسخ انتشار پیدا کند. بنا بر نامه ای که بنی صدر به خمینی نوشته است، در این جلسه بوده است که نمایندگان سپاه پیشنهاد کرده بودند بگذاریم دشمن زمینها را تصرف کند و آنگاه با جنگ چریکی به ستوهش آوریم!:

*** اما گردانندگان حزب جمهوری اسلامی و سپاه از عوامل منصرف کردن توجه خمینی از خطر جنگ و پاره کردن شیرازه ارتش بودند:**

● در نامه ۱ خرداد به خمینی ۵۹، بنی صدر از نوار حسن آیت (طرح کودتا بر ضد بنی صدر) می نویسد و در باره ارتش، خاطر نشان می کند: « ... اما بلافاصله به خدمت رسیدند و نوشته ای گرفتند که در ارتش تقیثی کنید و هفته ای یک گزارش بدهید. در کجای دنیا و در کدام تاریخ، ارتش می تواند با اینگونه اظهار علنی سوء ظن، بر سر پا بماند؟ »

● در نامه ۲۵ خرداد ۵۹ به خمینی، بنی صدر نوشته است: « همزمان با این تدارک گسترده، تهیه گزارش برای القای بی اعتمادی به ارتش شروع شد و متأسفانه فریاد و استغاثه این جانب مؤثر نیفتاد و امروز باردیگر آثار بی نظمی و سقوط روحیه دوباره در ارتش، روز به روز، ظاهر تر می شود ... »

یک سر این حادثه سازها در گردانندگان سپاه انقلاب است. اینها چگونه خود فریب خورده اند و افراد سپاه را فریب داده اند؟ یک نظریه وهم آمیز که در پیشنهادی که برای تصویب به شورای انقلاب (در غیاب این جانب) تهیه شده بود (همان طرح انحلال ارتش و اداره کشور توسط یک کمیته سه نفری)، آمده است و آن را به حضور فرستاده ام. »

● در نامه ۳ مرداد ۵۹، بنی صدر به خمینی، از جمله نوشته است: « ناظران شما در نیروهای مسلح می توانند بر این حقیقت شهادت بدهند که روحیه نیروهای، خصوصاً بعد از صحبت اخیر شما، به حد اقل نازل شده است و ما، ماههای حساسی را پیش رو داریم. »

● در نامه ۷ شهریور، بنی صدر به خمینی نوشته است:

« قبلاً نوشتیم که اینها (گردانندگان حزب جمهوری اسلامی و سپاه) بعد از دولت، به سراغ ارتش خواهند رفت و تا همه چیز را فلج نکنند، دست برنخواهند داشت .

• در ۱۴ شهریور، بنی صدر به خمینی نوشته است :

« نحوه عمل استاندار خوزستان روحیه ها را بکلی خراب کرده است . فرمانده قابل حاضر نمی شود برود . انشاء الله امروز و فردا حمله نمی کنند اما بالاخره یک روز این کار را خواهند کرد . »

• در نامه ۲۸ شهریور ۵۹، بنی صدر به خمینی نوشته است :

۱- یک ماه پیش، همین فرماندهان را به خدمت فرستادم اطلاعات حاصله در باره توطئه امروز را بعرض رساندند . بعد، به این جانب فرمودید به این اطلاعات باور نمی فرمائید و امروز راست از آب درآمده اند ... در کرمانشاه و تهران دو نظریه در باره برخورد نظامی در مرزها طرح شد . حاصل صحبتها در دو صورت جلسه تنظیم شد که همه امضاء کردند و به حضور فرستادم .

یک نظر می گفت که ارتش بلحاظ کمبود سلاح و از دست دادن حالت تمرکز، نمی تواند مقاومت کند . بنا بر این، در هم شکسته می شود . باید جنگهای چریکی کرد و ضربه زد . این جانب پرسیدم : آیا فکر می کنید اگر بیابند و غرب و خوزستان را بگیرند، چیزی برجا می ماند که بعد برویم جنگ چریکی بکنیم ؟ ... آیا سپاه می تواند منهای ارتش، جنگ چریکی انجام دهد ؟ پاسخ این بود که نه .»

* ایران، امروز، در همان موقعیت، ایران پیش از حمله عراق قرار دارد و « اصول گرایان » مدعی هستند کسی به ایران حمله نخواهد کرد :

• بنا بر اسناد که بخش کوچکی از آنها نقل شدند، رحیم صفوی و محسن رضائی و... آن روز، حمله عراق به ایران را دروغ می شمردند . زیرا می خواستند ارتش منحل شود و آنها دولت را تصرف کنند . پیشنهاد انحلال ارتش یک ماه پیش از حمله عراق به شورای انقلاب داده شده است . اما چرا او امروز، دروغی چنین فاحش می سازد و جای خمینی و بهشتی و هاشمی رفسنجانی و خامنه ای و گردانندگان سپاه را به بنی صدر می دهد ؟ زیرا می داند :

۱- با وجود علم از حمله عراق، آنها از گروگانگیری ببعد، متلاشی کردن ارتش و ایجاد برخوردهای مسلح و غیر مسلح در سطح کشور، خیانت به کشور بوده است . این خیانت را خمینی (ولو با این فرض که اطلاعات غلط به او می دادند . زیرا او می باید به گزارشهای صحیح رئیس جمهوری و ستاد ارتش دست کم حد اقل بها را می داد) و گردانندگان حزب جمهوری اسلامی و سپاه کرده اند .

۲- پیش از وقوع جنگ، توافق محرمانه با ریگان و بوش را (اکتبر سورپرایز) بر سر گروگانها انجام دادند و بعد از وقوع جنگ، کودتای خرنده را طراحی و به اجرا گذاشتند . با وجود این، رئیس جمهوری موفق شد عراق را ناگزیر از قبول شکست و موافقت با پیشنهاد هیات عدم تعهد کند . همان خائنان با کودتای خرداد ۶۰، اسباب ادامه جنگ را فراهم آوردند و آن را بعد از ۸ سال، در شکست به پایان بردند .

۳- آیا رحیم صفوی نگران آنست که همان ماجرا تکرار شود ؟ دروغ او نوعی هشدار است ؟

• با وجود این که در همین سخنرانی می گوید : بلحاظ سیاسی، امریکا توانائی گشودن جبهه دومی را ندارد . به دنبال این ارزیابی، هشدار می دهد که از تجاوز عراق به ایران باید درس گرفت و نباید ساده اندیشی رویه کرد .

روی سخن او با مافیاهای نظامی - مالی حامی احمدی نژاد است و بخشی از گردانندگان سپاه و تبلیغاتی هائی مثل حسین شریعتمداری و بسا خامنه ایست . این سخنرانی روشن می کند که، در سپاه، او در شمار مخالفان احمدی نژاد است .

راستی اینست که خطر جنگ جدی است . سندها که نقل شدند و کوششها که در توضیح وضعیت از زمان ترورهای ۱۱ سپتامبر بدین سو، بطور مستمر به عمل می آیند، بخاطر این است که ایرانیان خطر را جدی بگیرند و پیش از آنکه دیر شود، برخیزند و از خائنان به ایران خلع ید کنند .

انقلاب اسلامی : آیا بحران کنونی کار را به جنگ می کشاند و یا پیش وقوع جنگ، مردم ایران هشدارها را می شنوند و دست کم مخالفت خود را با کشاندن کار به جنگ، ابراز می کنند و بحران به پایان می رسد ؟